



فهرست مطالب

۲ مقدمه
۲ مقدمه اول
۲ اقسام مباحث علم اصول از لحاظ تاریخی
۲ قسم اول
۳ قسم دوم
۳ جمع‌بندی از مقدمه اول
۳ مقدمه دوم
۴ مقدمه سوم
۴ جمع‌بندی مقدمات
۴ مطلب اول
۴ مطلب دوم
۵ انواع تراحم
۵ نوع اول
۵ نوع دوم
۵ نوع سوم
۶ جمع‌بندی از مطلب دوم
۶ مطلب سوم
۷ جمع‌بندی از مطلب سوم
۷ نتیجه جمع‌بندی و مطلب سوم
۷ ثمره این بحث مانعین و مثبتین
۸ ثمره بحث ترتب
۸ مطلب چهارم
۹ نتیجه کل بحث



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

به مناسبت بحث «امر به شیء نهی از ضد» مبحث ترتب مطرح می‌شود البته، شاید در تنمیه بحث قبلی یک نکاتی باقی مانده باشد لذا بحث را از ترتب شروع می‌کنیم. مبحث ترتب، یکی از حساس‌ترین و پیچیده‌ترین مباحث علم اصول است و از لحاظ تاریخی، سابقه مسئله، از مرحوم محقق ثانی شروع می‌شود و در جامع المقاصد - حالاً در کتاب صلاة است یا جای دیگر است - مقوله ترتب را مطرح کرده‌اند و در ادامه این مبحث وارد اصول شد و مرحوم کاشف الغطاء و میرزای شیرازی بزرگ به این بحث پرداختند و در ادامه هم مرحوم شیخ و صاحب کفایه و متأخرین به آن پرداخته‌اند. قبل از داخل شدن در اصل بحث ترتب مقدماتی را ذکر می‌کنیم.

مقدمه اول

اقسام مباحث علم اصول از لحاظ تاریخی

مباحث علم اصول از لحاظ تاریخی به دو قسم تقسیم می‌شود:

قسم اول

بعضی از مباحث از همان قرون اول، در اصول، از ناحیه اصولیین اهل سنت و بعد هم شیعه مطرح شده یعنی سابقه مثلاً هزار سال دارد و در کتب عامه هم وجود داشته است. این یک دسته از مباحث علم اصول است که عبارت است از مباحث اصولی سابقه‌دار در تاریخ کهن علم و اصول و بالای هزار سال سابقه‌دار و در کتب عامه و خاصه هم موجود است. به عنوان مثال ظهور امر در وجوب مثلاً، دلالت امر بر فور و تراخی و از این قبیل از مباحث الفاظ و گاهی هم در غیر مباحث الفاظ و یا مثلاً خبر واحد. اینها مباحثی است که از همان روزهای آغازین شکل‌گیری علم اصول، در میان عامه و خاصه مطرح بوده و یک سیر تکاملی هم داشته است. این یک گروه از مباحث اصول است که بعضی خیلی تحول در آن رخ نداده است و گاهی هم یک مسئله‌ای تحولات زیادی در آن رخ داده است مثلاً خبر واحد، یک تغییراتی در آن رخ داده است اما خیلی از مباحث هم، تغییرات اصولی در آن نیست. برخلاف بحثی مثل استصحاب که ریشه قدیمی دارد اما تحولات در آن، خیلی زیاد است این نوع اول است که مباحث قدیمی است و در طول تاریخ دچار تحولات اندک و احياناً تحولات خیلی وسیع و گسترده در آن رخ داده است.



قسم دوم

نوع دوم، مباحثی است که مربوط به قرون متأخر است و برای دوره‌های جدید است و اینها هم خودش دو قسم است بعضی مباحث یک مقدار، کهن تر است و بعضی کاملاً جدید است و ما در این دو سه قرن اخیر، دائم شاهد پیدایش موارد جدید اصولی بودیم و این مباحث کم هم نبوده است. مخصوصاً از زمان شیخ، خیلی شاهد شکل‌گیری مباحث جدید هستیم.

جمع‌بندی از مقدمه اول

در هر حال بحث ترتب، برای همین قرون جدید است و به این شکل مطرح شده و سامان یافته و آرام‌آرام به پیچیده‌ترین مباحث علم اصول تبدیل شده است. البته، این بحث دارای نقش زیادی در اجتهاد و استنباط است. این‌طور که در مراجعات سابق و حضرت استاد وحید هم این را می‌فرمودند و در یادداشت‌ها هم، دارم این است که مرحوم محقق کرکی در جامع المقاصد در یک جایی از مباحث خودشان، بحث ترتب را مطرح کرده‌اند و بعد هم مرحوم کاشف الغطاء و میرزای شیرازی و مرحوم شیخ و آخوند و پس از آخوند هم مرحوم نائینی و آقا ضیاء و دیگران تا عصر ما این بحث ادامه پیدا کرده است. این نکته به لحاظ اهمیت و سابقه تاریخی این مطلب است البته جای مطالعه بیشتر هم هست ممکن است کسی با بحث بیشتری، ریشه‌های بحث را متقدم بر مرحوم محقق ثانی هم پیدا کند منتهی تا آنجایی که الآن کار شده و اطلاعات موجود، همین است که گفتیم.

مقدمه دوم

مطلب مقدماتی دیگر، این است که این بحث در ادامه مبحث قبلی یعنی «امر به شی نهی از ضد» قرار گرفت ولو اینکه عنوان مستقل، در دوره‌های اخیر به بحث داده شده است اما این مبحث ترتب در دنباله‌ی بحث قبلی، قرار گرفته است. البته در تکمیل مقدمه قبل بگویم که مباحث اصول، غالباً این‌طور است که فقیه، در مقام فقاها و اجتهاد به یک چیز بر می‌خورد که آن بحث را، در فقه مطرح می‌کند و آرام‌آرام منتقل به اصول می‌شود و گاهی هم، این‌طور نیست. اما خیلی از مسائل اصولی این‌طور و از نوع اول است. مبحث ترتب هم، از این قبیل است همان‌طور که در مقدمه اول ذکر کردیم ترتب در یک بحث فقهی، توسط محقق ثانی مطرح شده است حتی کاشف الغطاء و میرزا هم در مباحث فقهی به این بحث توجه کرده‌اند اما هرچه به سمت جلو آمده، علمای متأخر حس کرده‌اند که این مربوط به این فرع نیست و یک قاعده کلی است لذا آرام‌آرام هویت اصولی پیدا کرده است لذا در بحث ترتب به این نکته توجه داشته باشید.



مقدمه سوم

مقدمه سوم این است که بحث ترتب به خاطر نسبت نزدیکی، که با مبحث «امر به شیء نهی از ضد» دارد در ذیل این مبحث قرار گرفته است. البته در یک زمانی، این دو بحث کاملاً، دنباله‌ی هم بوده‌اند اما هر چه آمدیم جلوتر خودش یک هویت و عنوان مستقل تری، پیدا کرده است البته پیوند این بحث، با بحث ضد مشخص و برجسته است.

جمع‌بندی مقدمات

با این مقدمات، آنچه که در اینجا مطرح است، این است که اگر دو واجبی در مقام عمل، با هم تراحم پیدا کردند به عبارت دیگر، دو واجبی که مضیق هم هستند الآن در این وقت، دو تکلیف وجود دارد که نمی‌شود این دو تکلیف را با هم جمع کرد مثل اینکه الآن دو نفر با هم، در حال غرق شدن هستند که اینجا، ناجی دو تکلیف دارد که یکی می‌گوید که این را نجات بده و یکی هم می‌گوید، که آن را نجات بده و نمی‌تواند هر دو را نجات دهد و یا اینکه مثلاً، الآن شخص دو تکلیف دارد یکی اینکه برود در فلان نقطه کشور یا جهان تبلیغ یا ارشاد کند و یکی اینکه اینجا درس بخواند و مجتهد شود. این دو، هر دو تکلیف دارد و تراحم دارند و فرض می‌گیریم که واجب کفایی است که اینجا، مبدل عینی شده یعنی شخص هم می‌تواند مجتهد شود و هم برود، کار تبلیغی انجام دهد که این دو تکلیف با هم تراحم دارند. قبل از ورود در اصل مبحث ترتب ذکر نکات و مطالبه لازم است که این نکات عبارت‌اند از:

مطلب اول

همان‌طور که سال قبل گفتیم تراحم تکالیف، از مهم‌ترین ابواب فقهی و اصولی و از مورد ابتلاترین، فروع فقهی است و هر کسی، در شبانه‌روز مواجه با تراحم تکالیف می‌شود که همه آنها جدا جدا درست است اما نمی‌تواند اینها را جمع کند مانند تکلیف‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی که در یک دایره وسیعی وجود دارد که هر دو به مکلف خطاب می‌شود ولی نمی‌تواند جمع کند این یک نکته و یک مطلب که باب تراحم تکالیف، یک باب موسعی است.

مطلب دوم

مطلب دوم این است که دو تکلیف متراحم، دارای اقسامی است که به تفصیل بیان می‌کنیم.



انواع تراحم

نوع اول

دو تکلیف متراحم، گاهی موسع است که این حقیقتاً، تراحم ندارد و فکر می‌کند که متراحم است. یعنی یک وقت واسعی است که هر دو واجب، موسع هستند مثل اینکه در یک وقت وسیعی، باید نماز بخواند و در همان وقت هم مثلاً باید یک انفاقی انجام دهد در اینجا، چون وقت در تنگنا نیست و هر دو تکلیف، در گشایش هست، اینجا تراحم، تراحم ابتدایی است زیرا فرض این است که وقت موسع است یکی را اول ابتدا انجام دهد و بعد دیگری که این حقیقتاً تراحم نیست و از تراحم خارج است.

نوع دوم

نوع دوم، خود دو صورت دارد:

الف: یکی اینکه دو تکلیف وجود دارد که یکی موسع باشد و یکی مضیق، مثل اینکه چند ساعت هنوز وقت دارد که نماز بخواند اما الآن که مسجد، در بخشی از این وقت که نجس شد مضیق است لذا ازاله، فوری است. در این جا هم، تراحم نیست زیرا ابتدا مضیق را و سپس امر موسع را انجام می‌دهد.

ب: گاهی این موسع و مضیق، در ظرف مضیق تراحم پیش می‌آید یعنی نماز موسع بوده ولی حالا رسید به آخر وقت، نماز هم که نخوانده و یکی دارد غرق می‌شود یا مسجد نجس شد الآن در واقع هر دو می‌شود مضیق و تراحم پیش می‌آید.

نوع سوم

قسم سوم این است که از اول، دو تکلیف، مضیق است مثل اینکه الآن که اینجا نشسته است دو جا، از یک مسجد یا دو جا از دو مسجد نجس شده لذا فوری باید ازاله نجاست کند و هر دو هم، که فوری است و نمی‌شود در یک زمان انجام داد یا مثلاً، دو نفر الآن دارند غرق می‌شوند و نمی‌تواند هر دو را نجات دهد.

موضوع بحث ما دو واجب مضیق هستند البته گاهی مضیق اول و بالذات هستند مثل مثال آخر گاهی یکی موسع بوده و یکی مضیق، منتهی موسع را، در ظرفش انجام نداده است الآن مضیق شده است یعنی همان مضیق بالعرض چون الآن نماز نخوانده و آخر وقت است و الآن هم مسجد نجس شد بنابراین نماز، ذاتاً مضیق نبود اما چون نماز را به تأخیر انداخت مضیق شد.



جمع‌بندی از مطلب دوم

این سه قسم است که بحث ما در صورت سوم و یک فرض از صورت دوم است یعنی آنجایی که واجب موسعی، مضیق شده است و حالا دو تا مضیق متزاحم هستند. نتیجه‌ای که اینجا می‌گیریم این است که بحث ترتب در دو واجب مضیق هست حالا مضیق بالذات یا مضیق بالعرض باشد فرقی نمی‌کند.

مطلب سوم

مطلب سوم هم این است که بحث ترتب، در جایی است که این دو واجب یکی اهم و یکی مهم باشد برای اینکه تزاحم آن‌طور که مسبوق هست و شنیدید و سال قبل هم در مورد تزاحم تکالیف، مفصل صحبت کردیم و فروض مسئله را عرض کردیم، این است که تزاحم بین دو تکلیف، چند قسم است:

الف: یکی اینکه این دو تکلیف مثل هم هستند و عرضی هستند مثل اینکه دو نفر در حال غرق شدن هستند و هر دو، مثل هم هستند یا اینکه ازاله مسجد می‌خواهد بکند فرقی بین اینجا و آنجا ندارد بنابراین، اینها واجبین متساویین می‌شود و در تزاحم در بین متساوی‌ها، قانون اصولی، تخییر است لذا، این مورد، محل بحث ما یعنی ترتب نیست؛

ب: حالت دوم تزاحم بین اهم و مهم است اما تزاحم بین دو تکلیفی که یکی مهم تر از دیگری است می‌باشد و در یک رتبه نیستند و بین تکلیف‌ها، درجه، وجود دارد. در خصوص این درجات واجبات و محرمات همان بحثی است که چند مرتبه گفتیم که هنوز مباحث جامع منقحی در ملاک‌ها و شاخص‌های اولویت واجبات، محرمات و حتی مستحبات و مکروهات و تعیین درجات آنها نیست البته کم و بیش، فقهای ما به صورت ارتکازی بحث کردند اما بحث‌های جامع، در سلسله‌مراتب واجبات و مستحبات و مکروهات نیست اما در محرمات یک مقدار بیشتر است چون کبائر و صغائر گفته شده است چون در اینها، رتبه‌بندی‌ها خیلی منقح و نهایی نیست لذا جای این است که پایان‌نامه‌هایی و تحقیقاتی در حوزه تعیین اهم و مهم و نظام رتبه‌بندی واجبات و محرمات، انجام گیرد و ثمره آن هم در همین قاعده‌ای است که داریم می‌گوییم که اگر واجباتی متساوی شدند نتیجه‌اش تخییر است اما اگر واجباتی متساوی نیستند و اهم و مهم شدند اینجا به قانون عقلی بایستی اهم را انجام دهد؛

ج: حالت سوم این است که محتمل‌الاهمیت باشد که در این هم می‌گویند که محتمل‌الاهمیت را باید مقدم بدانیم.



جمع‌بندی از مطلب سوم

الف: بنابراین گاهی اموری متساوی هستند که در این صورت، تخییر جاری می‌شود؛
ب: گاهی اموری هست که یکی أهم و دیگری مهم است که در این صورت، أهم تعیین دارد؛
ج: گاهی أهم را احتمال می‌دهد که در این صورت، محتمل‌الاهمیت مقدم می‌شود.
قانون ترتب، مربوط به قسم دوم و سوم هست اما در قسم اول، جای ترتب نیست بلکه جای تخییر است به این بیان که امر که روی أهم آمد یعنی مهم دیگر امر ندارد به عبارت دیگر امر متعین در این تراحم دو واجب مضیق -حالا بالذات یا بالعرض- که أهم و مهم هستند، مصداق بحث ترتب است حالا سؤال این است که تعیین امر به أهم موجب شده که مهم، اصلاً امری نداشته باشد یا اینکه یک امر فرضی ترتبی وجود دارد که دو احتمال دارد:
الف: احتمال اول این است که امر به اهم تعیین دارد و از امر به مهم دیگر خبری نیست و امر به مهم نداریم.
ب: احتمال دوم این است که امر به مهم به ترتب وجود دارد یعنی اگر به هر علتی نخواستی أهم را انجام دهی، باید مهم را انجام دهی لذا این مصداق ترتب است.

نتیجه جمع‌بندی و مطلب سوم

مانعین و نفی‌کنندگان ترتب، نظر اول را می‌گویند یعنی می‌گویند أهم مأموریه مولی است و مهم دیگر امری ندارد اما مثبتین ترتب، احتمال دوم را می‌گویند یعنی با این که أهم امر دارد و تعین هم دارد ولی مهم هم، یک امر فرضی مشروط دارد یعنی مشروط به اینکه اگر أهم را انجام ندادی بایستی مهم را انجام دهی.

ثمره این بحث مانعین و مثبتین

ثمره بین این قول مثبت و نافی هم مشخص است و ثمره آن، این است که دو نفر دو نفر در حال غرق شدن هستند که یکی از اولیاء الهی است (أهم) و یکی هم انسان معمولی است (مهم) اینجا شخص برتر یا أهم است و یا محتمل‌الاهمیت که اینجا خوب باید این شخص أهم را، نجات دهد ولی حالا اگر این شخص با این شخص برتر یک کینه و عداوتی دارد و نمی‌خواهد این شخص برتر را نجات دهد آیا دیگر نسبت به مهم امر ندارد که نافیان ترتب، می‌گویند امر ندارد و لذا شخص با ترک أهم، یک گناه انجام داد و آن اینکه أهم را که باید انجام می‌داد، انجام نداد اما قائلین به ترتب می‌گویند در صورت ترک أهم، دو گناه انجام داده است برای اینکه اولی (أهم) که متعین بود را انجام داد و بعد از عصیان أهم، مهم را که امر فرضی ترتبی داشت هم انجام نداد لذا گناه مضاعف دارد. در همان مثال ازاله مسجد هم همین



است مثلاً مسجدالحرام و یک مسجد معمولی نجس شده است خوب ازاله مسجدالحرام، مقدم است اما شخص حوصله ازاله را ندارد، هر دو را رها می‌کند و ازاله نمی‌کند اینجا دو گناه انجام داده است البته متوقف بر این است که ترتب را قائل شویم.

ثمره بحث ترتب

به دلیل اینکه بحث تراحم، در عرصه زندگی، یک باب موسع و مبتلا به است بحث ترتب نتیجه و ثمره خیلی زیادی دارد در همان مثال تراحم بین تبلیغ و یا مجتهد شدن اگر مساوی باشد جای بحث ترتب نیست ولی اگر الآن اجتهاد، در یک بحثی با توجه به آینده جهان یا نظام اسلامی مهم تر باشد از اینکه جهت تبلیغ به تایلند مثلاً، برود حالا یکی می‌گوید حوصله ندارم درس بخوانم آیا تبلیغ هم، ساقط می‌شود که می‌گوییم اگر قائل به ترتب باشیم ساقط نمی‌شود ولی اگر ترتبی نباشیم ساقط می‌شود.

مطلب چهارم

نکته دیگر ارتباط این بحث ترتب با «امر به شیء نهی از ضد» است برای اینکه اگر کسی بگوید امر به شیء، نهی از ضد نمی‌کند و در باب ضد (ضد عبادی مأموریه) قائل شود به اینکه امر یا ملاک امر وجود دارد دیگر نیازی به ترتب ندارد. الآن که می‌گوید ازاله کن این امر به شیء است و ضد این، یک عبادت است اگر نهی از ضد بود عبادت باطل می‌شود اما اگر نباشد عبادت صحیح می‌شود به یکی از دو وجهی که سابق می‌گفتیم که عبادت امر دارد و امر به شیء، امر مقابل را ندارد یا اینکه اگر امر ندارد ملاکش هست اگر کسی بگوید ضد این مأموریه فوری امر دارد یا ملاک امر دارد، آن وقت دیگر نیازی به ترتب نیست ولی اگر کسی از این طرق اصلاح نکرد نیاز به ترتب دارد و لذا ترتب در صورتی است که ضد عبادی را از طریق امر یا ملاک امر نتوانیم تصحیح کنیم و الا اگر به وسیله یکی از آن دو وجه، تصحیح شد نیازی به ترتب نیست این بحث مربوط به سال‌های قبل بود.

ما می‌گفتیم امر به ازاله، نهی از عبادت می‌کند لذا اگر نهی باشد خوب عبادت باطل است و نوبت به این بحث‌ها نمی‌رسد اما اگر نهی نباشد می‌گفتیم بعضی می‌گویند خود امر می‌تواند باشد پس عبادت صحیح است اما بعضی هم می‌گفتند ملاک امر هست و این کافی است برای تصحیح عبادت و این هم درست است بنابراین اگر کسی این دو وجه را نپذیرد نیاز به ترتب دارد که خیلی‌ها هم آن دو وجه را نمی‌پذیرفتند و لذا ترتب مورد نیاز است در تصحیح



تکالیف و عباداتی که مضاد با یک تکلیف اهم هستند و البته اختصاص به عبادت هم ندارد و در واجبات توصلی هم وارد است این مقدمات بحث ترتب بود.

نتیجه کل بحث

در این سلسله که ما ذکر کردیم غالباً قائل به تصحیح ترتب هستند و می‌گویند ترتب امر درستی است و می‌پذیرند و معدودی از محققین آن را نپذیرفته‌اند که برجسته‌ترین آنها صاحب کفایه است که مرحوم آخوند می‌فرماید ترتب درست نیست. در متأخرین، حضرت امام چیزی فراتر از ترتب آورده‌اند که همان خطابات قانونیه است که می‌گویند با وجود این خطابات قانونیه، نیازی به ترتب نیست و به ترتب هم اشکال می‌کنند لذا مهم‌ترین و برجسته‌ترین مخالفین ترتب در این ادوار بین صد تا دویست سال که بحث ترتب مطرح شده مرحوم آخوند است و امام هم یک راه دیگری آورده و ترتب را گذاشته کنار که در جلسه بعد توضیح می‌دهیم البته این مقدمات، شروع در بحث بود که ادامه در جلسه بعد انشا الله خواهد آمد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین